

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره بیع مصحف بود.

دیروز تمام بحث را گذرانیدیم به کلمات عامه و هدف ما یکی مسئله تاریخ مسئله و ریشه‌هایی که آنها دنبال این بحث بودند، و البته خب یک مقداری واقعا مسئله تعجب آور است که مثلاً صحابه و تابعین، مخصوصاً اینهایی که اسم بردند خیلی کم اسم بود که جایز دانسته باشد. یا بالاخره کراهت گفته بودند، یا لا تبع گفته بودند به صورت نهی بود. و تعجب این است که از بعد از عهد فقهاء یعنی همان بو حنیفه و مالک و شافعی و اینها باز اینها قائل به جواز شدند. اولی‌ها قائل به کراهت و عدم جواز و بعدی‌ها قائل به جواز شدند. که این تعجب آور هم هست اینجور اختلاف مبنا بین اینها محل کلام است که چطور پیش آمده؟ چطور این طور شده که در اول آن طور باشد بعد این طور؟ و مجموعاً این طور در آمد که در بین صحابه و تابعین غالباً کراهت یا نهی بود. حالا تا نهی چه معنایی بشود. از بعضی هم جواز نقل شده. حتی از امام باقر(ع) هم در کتاب خودشان نهی نقل شده، لکن در خصوص بیع، لا تبع و اشتر.

و یک رأی دیگر هم نسبتاً این هم تا حدی مشهور است و خیلی هم توانستیم دیروز نکته فنی برایش پیدا بکنیم، فرق ما بین خریدن و فروختن که نفروش اما بخر. مصحف را نفروش و بخر. این را هم نقل کردیم و نقل‌هایش را خواندیم و احتیاجی به تکرار مطلب نداریم. البته ما هدفمان این بود که روشن بشود که علت چه بوده و بعدش هم این مسئله این تفصیل چه نکته فنی در این تفصیل بود.

آنچه که حالا قبل از اینکه وارد چون ما بحث روایات را شروع کردیم. قبل از اینکه وارد بحث شویم نکته‌ای را من عرض کنم، تا در استظهار هم تأثیرگذار باشد. ببینید وقتی که می‌گوید لا تبع المصحف، مصحف را نفروش، قرآن را نفروش، آن که الان ما یا در همین مکاسب شیخ الان یا در کلمات، به ذهنمان می‌آید بیشتر جنبه یک حکم تبعیدی است و لذا گفت مثل هذا لا یقال برای؛ یک حکم تبعیدی است که مصحف قابل خرید و فروش نیست. بعد یک عبارتی را خواندیم که تعلیم الصبیان بالعرش بود و بیع مصحف بود، از آن عبارت در می‌آمد که نه بحث بیع نیست، یک بحث دیگری است، اساس بحث به اصطلاح امروز ما یک بحث فرهنگی است اصلاً نه بحث بیع که یک تبعیدی باشد. مثلاً بگوییم فلان چیز را بفروش و فلان چیز را نفروش مثلاً. بحث این طوری نیست.

ذهنیت الان در کتب ما و حالا خواهیم گفت روایت هم شاید این جور باشد. یک بحث دیگر این است که نه این اصلاً یک نکته فرهنگی بوده است. آن نکته فرهنگی این بوده که دو قسمت از امور فرهنگی نباید توش پول باشد، به اصطلاح امروز ما باید مجانی باشد. این لا تبع یعنی مجانی ولو فرموده نفروش لکن مراد فروش نیست، مراد مجانی بودن است.

یکی آموزش ابتدایی بوده ارش تعلیم صبیان بوده، غیر از تعلیم بزرگ، به اصطلاح امروز ما آموزش ابتدایی، این آموزش ابتدایی باید مجانی باشد. کسی پول نگیرد. خوب دقت بکنید. ما آن سابقاً که خیلی کوچک بودیم یادمان است مکتب‌خانه‌ها بود، این مکتب‌خانه‌ها که می‌رفتند قرآن یاد می‌گرفتند، یک پولی می‌دادند، با اینکه آن تعلیم صبیان بود.

پس این مطلب را از زمان تابعین آن قولی را که خواندیم دیروز از تابعین بود، یعنی از همان قرن اول اسلامی مطرح شد که دو نکته فرهنگی باید مجانی باشد؛ لا تبع یعنی مجانی.

یکی آنچه که مربوط به قرآن می‌شود، مثل خرید و فروش قرآن. حالا در بعضی‌هایش که حالا فرق بین خرید و فروش گذاشتند، آنهایی که فرق نگذاشتند. یکی تعلیم قرآن، یکی قرائت قرآن، یکی فرض کنید به اینکه من باب مثال پول بگیرد قرآن بنویسد، کتابت قرآن، این یک کار فرهنگی است که باید مجانی باشد در جامعه. یکی هم آموزش ابتدایی، این دو تا باید مجانی باشد.

این لا تبع را کنایه از مجانیت بگیریم خود دقت بکنید. ن به معنای اینکه یک حکم تبعی باشد چطور می‌گویند فلان چیز را نفروشید، بلانسبت، قرآن هم نفروشید. لذا این بحث قرآن یک بحث فرهنگی، یعنی به عبارت دیگر مفاهیم عالی قرآن باید جوری بشود که در جامعه پخش بشود و در جامعه توزیع بشود.

س: خیلی خلاف ظاهر است

ج: خیلی خب، قبول بفرمایید خلاف ظاهر هم باشد.

عرض کنم این و بعد هم آموزش ابتدایی، بله حالا اگر بزرگ شد می‌خواهد کتاب تفسیر بخواند، نحو بخواند، اینها اشکال ندارد پول بگیرد. اما آموزش اولیه به اصطلاح اینها جزو حقوق جامعه است. اینهایی که جزو حقوق جامعه می‌شود نباید افراد در مقابل آن پول بگیرند. البته الان آموزش ابتدایی خب می‌دانید حالا آن از قرن اول گفتم، حالا قرن پانزدهم که توش نشستیم، الان تقریباً فکر می‌کنم در معظم کشورها آموزش ابتدایی مجانی باشد. فکر می‌کنم حالا عمل بشود یا نشود نمی‌دانم. فکر می‌کنم حتی توی به اصطلاح خود برنامه یونیسیف، به اصطلاح، برنامه یونیسیف به اصطلاح در اصطلاح امروزی بعد از سال ۱۹۴۵ میلادی که جنگ جهانی دوم تمام شد، بنا شد که سازمان

ملل تشکیل بدهند که به اصطلاح خودشان جلوی جنگ‌ها را بگیرند که دروغ هم می‌گویند، آن وقت این سازمان ملل یک زیرمجموعه‌ای هم دارد، خود سازمان ملل غیر از این یک زیرمجموعه، یعنی سعی شد که بشر بیاید مجموعه کارها را جنبه جهانی به آن بدهد.

مثلاً بحث غذا را یک جنبه‌های جهانی بدهد، همین سازمان فائو، سازمان جهانی غذا، بعد سازمان جهانی فرهنگ، که یونسکو باشد، سازمان جهانی کودکان که همین یونیسف باشد. اینها هی سازمانهای جهانی درست کردند فکر می‌کنم در ذهن من حالا اگر اشتباه نکرده باشم، اصلاً جزو قوانین سازمان جهانی شده که آموزش ابتدایی باید مجانی باشد، فکر می‌کنم چون الان در ذهنم دقیقاً نیست، فکر می‌کنم این طور باشد. مسئله آموزش به اصطلاح کودک و ابتدایی و فکر می‌کنم در خیلی از کشورها تا آموزش عالی هم مجانی است نه اینکه فقط آموزش ابتدایی. این بحث هست.

این بحث هم تدریجاً بین مسلمانان مطرح شد البته عرض کردم اولش از قرن اول است. اصلاً در کتاب حالا غیر از قرآن، آن وقت در اینجا دو تا بحث را به عنوان مجانی مطرح کردند. یکی راجع به قرآن، یکی آموزش بچه‌ها، تعلیم الصبیان، و از لطایف کار حالا این قرن اول گفتیم. کتاب مرحوم کلینی کافی که در قرن چهارم است، در همین جلد پنجم، دو باب دارد، باب اولش باب کسب المعلم، همان بحث تعلیم، باب دومش باب بیع المصاحف، هر دو باب را در کافی دارد. پشت سر یکدیگر هم آورده است. یعنی آن بحث تعلیم و مصاحف را پشت سر هم آورده است. عرض کردم این یک زمینه سابقی داشت. و الان تا آنجایی که من می‌دانم بعضی از کشورهای اسلامی اینکار را هم عملی کردند، یعنی این کار را عملی کردند که به اصطلاح بودجه‌ای را از خود دولت قرار دادند به عنوان سازمان مثلاً قرآن، حفظ قرآن و یا مجمع فرهنگی قرآن و قرآن را چاپ می‌کنند و مجانی می‌دهند. حالا آن قرن اول است و این قرن پانزدهم. می‌دانید آقایانی که حج عمره مشرف شدند، قرآن مجانی هم به آنها می‌دهند. و شاید فکر می‌کنم در زمان حالا این لحظه‌ای که من هستم، نه میلیون‌ها، شاید میلیارد‌ها نسخه از قرآن را به این ترتیب مجانی در دنیا توزیع کردند.

این هست غرض یک مطلبی بوده که این دو بحث فرهنگی باید به صورت مجانی مطرح بشود.

من چون می‌خواهم خوب دقت بکنید، بحث را از یک زاویه فقهی صرف، یعنی یک زاویه تعبدی، و یک زاویه دیگری که اصلاً با آن فرق می‌کند. آن وقت اگر این شد، یعنی اگر زاویه رفت روی این زاویه دوم، این که می‌گوید لا تبع، و لذا فرق بین بیع و شراء را گذاشتند نکته فرق بین بیع و شراء هم در حقیقت همین است. یعنی تو می‌خواهی قرآن پول بدهی بگیری اشکال ندارد، اما وقتی خودت می‌خواهی کاری

بکنی، پخش قرآن باید مجانی بشود. آنها هم که گفتند مطلقاً نقطه نظرشان، پس این لا تبع کنایه از مجانی بودن است. اصلاً کنایه از این است.

و این یک حقی است.

س: شراء اگر باشد باید بیع هم باشد طبیعتاً دیگر

ج: بله خب لذا بعضی هر دو را گفتند.

س: این خیلی معنا پیدا نمی کند

ج: بله، حالا یک کسی گفت من زحمتی کشیدم پول آن را بده، اما بخواهی خودت نه نمی شود بدهی خودت باید مجانی بدهی

عرض کردم چون توضیحی داده نشده، فعلاً فقط در حد احتمال.

پس دو تا بحث بوده، آموزش ابتدایی اش که الان واقعا مجانی است خب، انصافاً چیزی که در قرن اول اسلامی نوشته شده در عبارت

تابعین، الان عملاً شده است.

مسئله قرآن هم عرض کردیم عده ای از کشورها اینطور. آن وقت این نکته فنی خوب دقت بکنید، نکته فنی اگر آن حکم تبعی باشد،

یک حکم تبعی خاصی است که انسان حق ندارد قرآن را بفروشد. آن حکم تبعی می شود. این خواهی نخواهی این چون من خیلی اصرار

دارم آقایان می دانند همیشه در مباحث قانونی، آن فضای قانونی را در نظر بگیریم، یعنی یک حکم وقتی تبعی بود، یک لوازم قانونی خاص

خودش، لوازم قانونی، یک سنخیت های قانونی خاص خودش را دارد. اگر بحث مجانی شد، خوب دقت بکنید، اگر بحث سر مجانی شد،

این یک فضای قانونی دیگری ایجاد می کند. این دو تا با همدیگر فرق می کند.

اگر بحث مجانی شد، این فضای قانونی، یعنی طبیعتاً این جور، می گوید خیلی خب حالا که شد مجانی پس باید بشود ضمن بودجه

بیت المال. یعنی اگر نکته، نکته این باشد که این کار فرهنگی باید در جامعه اسلامی چون کلام الهی است، وحی است و باید تمام جامعه

از آن استفاده کنند، باید در تمام جامعه پخش بشود، در تمام جامعه اسلامی پخش بشود، این کار طبیعتش این است که نباید پول به افزایش

بشود، چون اگر پول به افزایش بشود محدود می شود. یکی پول دارد می گیرد یکی پول ندارد نمی گیرد.

س: تعبد امر فردی است ولی

ج: احسنت، یعنی ببینید خوب دقت بکنید، خیلی از الان خودتان را عادت بدهید که هر حکمی که، اصلاً فقهات این است، اصل فقهات آن لوازم را پیگیری کردن است، آن فضای قانونی، خب اگر این باشد، آن وقت باید مثلاً بگویید لاتبع المصحف و لكن تأخذ من بیت المال مثلاً، یباع من بیت المال. اگر مراد آن فضای قانونی باشد، نمی دانم روشن شد؟ در فضای وقتی فضای قانونی نگاه می کنید، اگر مراد از لا تبع یعنی این کار فرهنگی باید مجانی انجام بگیرد، چون عرض کردیم یکی از نکاتی که هم در قرآن به آن اشاره شده و هم در نهج البلاغه زیاد مطرح شده، یکی از شؤونی که برای، اصلاً فکر تشکیل حکومت اسلامی است همین است. آن احکام و قوانین پیاده بشود. اصلاً نکته اش همین است.

یعنی اگر گفتند مصحف خرید و فروش نشود، یکی از شؤون نظام اسلامی این است که مصحف را مجانی در اختیار مردم قرار بدهد، یعنی خرید و فروش نشود دیگر. اصلاً سر تفکر تشکیل حکومت اسلامی این است که آن احکام زمینه پیاده شدن پیدا بکند.

پس بنابراین باید این جور بشود، باید بگوییم آقا مصحف خرید و فروش نشود. نفروشید نخرید، خب چه کار باید بکنیم؟ بیت المال باید برایش قرار بدهد، به اصطلاح ما در بحث اذان این را توضیح دادیم، نقل کردند که در اذان موذن پول نگیرد، جعل یا اجاره نگیرد، اجرت نگیرد، گفتیم يجعل علیه من بیت المال، رزق بگیرد، و لذا در آنجا پولی را که به اصطلاح به موذن داده می شود تقسیم بندی شد، یک دفعه هدیه به او می دهند، این حساب قانونی پیدا نمی کند، هدیه حساب شخصی است. دو: اجرت به او می دهند، سه: جعل به او می دهند، چهار: مومنین پول جمع می کنند به او می دهند، پنج: از خود بیت المال یک ماهانه ای برای او قرار می دهند. اینها همه را یکی یکی حساب کردیم.

یعنی بعبارة اخری اگر پیغمبر (ص) گفت برای اذان پول نگیرید، خوب دقت کنید، این یک فضای قانونی دارد، خب چه کار بکنیم؟ اذان نگویند در مردم، خب نتیجه اش این می شود در مسجد اذان باشد نباشد، پول دادند اذان می گوید ندادند نمی گوید. از آن طرف هم هدف این است که این اذان گفته بشود. خب اینها با همدیگر نمی سازد، یعنی ببینید فضای این دو تا حکم با همدیگر نمی سازد. هم بگوید پول نگیرد هم بگوید اذان باشد، خب نمی سازد این دو تا با همدیگر. الذین ان مکنانهم فی الارض اقام الصلاة، خب یکی از شرایط اقامه صلات خود اذان است؛ یعنی اصلاً فرض این است که اگر حکومتی رسید، هدف از آن حکومت اقامه صلاة است، با شؤونش، یکی از آن اقامه صلاة هم مسئله اذان است. لذا هم اهل سنت و هم شیعه در آوردند که شما در آمد در عباراتشان رزق، یجری علیه الرزق، این آن نکته قانونی است. دقت می کنید چه می خواهم بگویم آن فضای قانونی.

اگر گفت لا تبع المصحف ولكن من بيت المال يوضع، این معنایش این است که نکته مجانیت است. اما اگر گفت لا تبع المصحف فرض کنید مثلاً آمد گفت که نه ورق را بخر، خود کلام الله، این نکته، نکته تعبیدی است. ما نکته تعبیدی را یعنی نکات حکم را باید کاملاً اساس کار، اصلاً فقه اینجاست، نکته تمام این که می‌گویند فقیه است، نکته فقه اینجاست.

مثلاً شما الان البته ما یک مشکلی داریم که یعنی شیعه یعنی مشکل ما، چون حکومت دست ما نبوده، خیلی هایش ممکن است به لحاظ به اصطلاح روایی دلیل واضحی برای این نکته نداشته باشیم. الان این کتابی که به نام جعفریات پیش ما معروف است، که احتمال دادیم حالا مثلاً یک نوع نکته‌ای داشت بر می‌گردد دقت بکنید، این کتاب جعفریات تنها کتابی ما داریم که این قدر صحت را مواردش را آورده، این در کتاب جلد ۲۲ که من دارم از جامع الاحادیث، صفحه ۲۱۴، سابقاً کرارا خواندیم، خیلی انواع صحت را ذکر کرده، به اصطلاح آورده، بعد چی چی یکی یکی ثمن شطرنج، نرد، همین جور می‌فرمایند تا و اجر القاری الذی لا یقرأ القرآن الا باجر، احتمالاً یقرأ هم باشد، احتمال هم یقرأ باشد، الان نمی‌دانیم دقیقاً کدام یکی است؟

قاری که کسی که می‌خواهد قاری قرآن باشد و یاد بدهد قرآن را، لا یقرأ الا باجر، این حکم، بعد فرمود و لا بأس ان یجری له من بیت المال، خوب دقت کنید. و لا بأس ان یجری له، نکته فنی روشن شد؟ یعنی به عبارت دیگر مسئله قرائت قرآن و یاد دادن قرآن و اقراء قرآن و تعلیم قرآن، این باید در جامعه باشد. آن وقت اگر آمدیم گفتیم نه می‌شود اجر گرفت، خب این در جامعه گاهی هست گاهی نیست دیگر. تابع پول است دیگر، آن آقایی که پول دارد می‌خواند پول ندارد نمی‌خواند.

پس ببینید شما اگر هدفتان این است که قرآن کتاب مقدس است، کتاب اساسی است، کتابی است که به تمام افراد جامعه باید برسد، لانذرکم به و من بلغ، به تمام، و لعلهم یحذرون، و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم، ببینید، و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم، اگر بنا باشد این باشد، خب این که با پول نمی‌شود، ممکن است این قوم پول ندارند، این نمی‌تواند برود منبر برایشان، یکی دارد یکی ندارد. این اگر بخواهد لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم، آیات قرآن برای آنها انذار بشود، این شرطش این است که محقق بشود خارجاً، اگر گذاشت روی اجر، خب گاهی می‌شود گاهی نمی‌شود.

آنوقت شما از آن طرف آمدید گفتید به اجر هم نمی‌شود. خب این که بدتر شد، به اجر هم نمی‌شود. حالا یکی ممکن است انجام بدهد، یکی انجام ندهد.

لذا ولا بأس له، ولا بأس ان یجری له من بیت المال، البته ما در بیع مصحف نداریم اشتباه نشود. این در قرائت قرآن است یا در اقرء قرآن است. حالایکی از این دو تا، من چون متن حدیث را نمی توانم الان این به نحو سماع نشده، همین طور کتابتی نگاه کردیم. این یا به نحو تعلیم قرآن است، یا به نحو همین مجالس قرائت قرآن می گذارند دیگر. این مجالس قرائت قرآن باید در جامعه محقق باشد. پولی هم نباشد. عظمت قرآن این اقتضاء می کند.

پس معلوم شد فضای بحث چه جوری است؟ یکدفعه فضای بحث فضای تعبد است. این یک ضوابط خاص خودش را دارد. یک دفعه فضای بحث، فضای این نکته ای است که من الان عرض کردم. یعنی در حقیقت اینها نظرشان بوده که این دو تا کار فرهنگی در دنیای اسلام باید مجانی باشد. دو تا نکته فرهنگی است. یکی آموزش ابتدایی غیر از آموزش بعدی، چون این فرهنگ باید سواد یعنی علم در جامعه فراگیر باشد. این که می گوید طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة، این به این می خورد که باید این را پولی نکند تا هر مسلمانی بتواند بهره برداری بکند. یکی آموزش ابتدایی می شود، و خیلی هم تعجب است مرحوم کلینی هر دو را در دو باب آورده، باب کسب المعلم که آیا می تواند پول بگیرد یا نه؟ یکی هم مسئله باب بیع المصاحف.

س: آموزش ابتدایی تعلیم الصبیان مراد است؟

ج: بله، تعلیم صبیان مراد آموزش ابتدایی.

این راجع به این مطلب.

زمان ما هم که ملا مکتبی ها بودند پول می گرفتند. آن وقت ها هم پول می گرفتند. حالا غرض به هر حال این مطلب این است. پس بنابراین ما اینجا دقت بکنید، مجموعه روایات را که ما الان می خواهیم بررسی بکنیم آن نکات فنی اش را هم باید در نظر بگیریم که مراد از این مسئله کدام یکی است؟ آیا تعبد صرف است یا نه؟

س: استاد مسئله اینکه آیا رزق شأن حکومتی بودن مسئله منافات دارد با اینکه کسی می خواهد اجر مثلاً در جامعه، حکومت وظیفه دارد

گسترش بدهد، خب مردم هم بین خودشان مثلاً اجر ۱۹:۳۵

ج: یعنی اگر گفت خرید و فروش نکنید، باید

س: هیچ منافاتی با همدیگر ندارد، یعنی حکومت وظیفه دارد این را گسترش بدهد، درست است، مثلاً مثل الان آموزش عمومی داریم، منتها مدارس غیر انتفاعی هم به اصطلاح خودمان داریم، اینها مدارس هستند که پول می گیرند،

ج: خب نه دیگر، حق ندارند آموزش غیر انتفاعی

س: نه حق ندارند که منافات با هم ندارد.

ج: چرا منافات دارد. شاخ و دم که ندارد، خب منافات دارند

س: تو جامعه گسترش نمی شود که

ج: نه الان عرض کردم خب، عملاً داریم می بینیم خب، در یک کشور دارد تمام قرآن چاپ می کند به نقاط مختلف مجانی هم می دهد.

س: سابقاً همین ارباب زاده ها تعلیم علم می کردند

ج: چون پول داشتند که

س: پول داشتند دیگر امر عقلایی هم هست.

ج: معلوم نیست. عقلای آن زمان، عقلای ارباب

س: هیچ کس اینها را تخطئه نمی کرد

ج: چرا خب، همین فردوسی آن قصه معروف دارد که آن گفت حاضر نیستم درس بخواند.

س: از مذاق شارع این عرض کنم خدمتان

ج: اگر رفتید روی مذاق خیلی صحبتش مشکل است دیگر، ما هم وارد بحث نمی شویم.

س: اجتماع طبقاتی خودش از مذاق شارع استفاده می شود

ج: خیلی خب چه عرض کنم، در علم نه، در کتاب نه

س: یک دسته باید آقا زاده باشند، یک دسته باید آقا بالاسر باشند، استفاده می شود دیگر



ج: شما قائل به بردگی ذاتی هستید، بردگی ذاتی تقریباً قائل هستید. تقریباً بردگی ذاتی فائلید. مثل سقراط، ارسطو هم دارد بردگی ذاتی،

که یک عده ذاتا برده هستند و یک عده ذاتا آقا و مولا

س: اینها را شما قبول ندارید؟

ج: قطعاً باطل است، نه اینکه قبول ندارم، احتمالش دیگر...

خب ما یک مقدار توضیح خارجی را عرض کردیم. برگردیم به روایت این توضیح را من در وسط عرض کردم بعد از...

س: ایراد دارد از لا تبع هم وظیفه بر مردم بیاید هم وظیفه بر حکومت؟

ج: نه ببینید، بحث وظیفه یعنی وقتی که ما یک حکم را می‌گوییم، باید طبق آن حکم، آن فضای قانونی را مراعات بکنیم. یک دفعه این

فقط یک امر احترامی است، شخصی است، اصلاً یک امر شخصی، این یک حالت است. یک دفعه نه یک امر فرهنگی است اصلاً، یعنی

صحابه به این نتیجه رسیدند، حالا فرض کنید از رسول الله (ص)، اولاً زمان خود رسول الله (ص) احتمالاً اوراق مصحف که بود دیگر،

مصحف به قول آقایان، آقایان می‌گویند مصحف داریم و مصحف. یک ورقه‌ای که توش چند تا آیه نوشته باشند که بود دیگر، این را که

نمی‌شود انکار کرد.

س: خود پیامبر (ص) مهریه بعضی زن‌ها را همان تعلیم قرآن قرار می‌دادند درست است؟

ج: یک مورد است دیگر، قصه سهل ساعدی است.

س: همین خب دیگر یعنی در مقابلش...

ج: خب، حالا آن را هم می‌گوییم حالا، متعرضش می‌شویم نشدیم که هنوز

س: نه می‌خواهم بگویم پس منافاتی ندارد ۲۱:۵۳

ج: البته آن روایت سهل ساعدی الان در ذهنم، روایت سهل ساعدی الان در ذهنم از طرق ما نیست. از طرق بخاری و اینها هست اما

در طرق ما

س: می‌خواهم بگویم چه منافاتی دارد بین پول گرفتن و تعمیم این امر؟

ج: نمی شود منافات دارد،

س: منافاتش را نفهمیدیم واقعا

ج: خب یواش یواش معلوم می شود.

عرض کنم که در بحث احادیث بودیم. عرض کردیم در جامع الاحادیث در باب ۳۳ و ۳۴ را برای این جهت اختصاص داده است. بحث تعلیم را هم فقط تعلیم قرآن را آورده، ایشان باب ۳۴ تعلیم قرآن را آورده، عرض کردم در کتاب کافی عنوان کسب المعلم است، نه خصوص قرآن. مطلق کسب المعلم است. حالا انشاء الله بحث یواش یواش برسیم، حالا فعلا روایات را بخوانیم تا به آنجا برسیم.

روایاتی که تا اینجا خواندیم، البته بعضی از روایات مشکل داشت. یکی روایت سماعة بن مهران بود که ظاهرش این روایت سماعة بن مهران بحث فرهنگی نیست. ظاهرش بحث تعبدی است. چون دارد قلت فما تقول فی شراء قال اشتری منه دفتین و الحديد و الغلاف، ببینید این فضای حکم است. مثلا بگو ورق را می خرم، کاغذ را می خرم، نگو کلام الله را می خرم. این معلوم است تعبد است. این بحث فضای فرهنگی نیست. این بحث این نیست که این باید در جامعه، خیلی آن نکته را که من عرض کردم نه فقط در اینجا مفید است، در همه جا فضای قانونی را در نظر بگیرید. مثلا در باب اذان، در باب اذان تعبد نیست، هدف این است که این جور کارها باید از بیت المال داده بشود.

و لذا عرض کردیم بیت المال هم عنوان واقعی است، یعنی واقعی در مقام اعتبار، نه اینکه هر کسی بتواند اعتبار بکند. اهل محل یک پولی را جمع بکنند بگویند آقا این بیت المال، شما بگیر و اذان بگو، گفتند این هم اشکال دارد. بیت المال آن است که از بیت المال واقعی باشد. این که پنج نفر جمع بشوند یک پولی بگذارند این بیت المال نمی شود، به گفتن آنها بیت المال نمی شود.

این توضیحات را عرض کردیم. در باب بیع مصحف هم آیا همین طور است؟ آنچه که من می فهمم شاید نظر صحابه و تابعین همین بوده است. خوب دقت بکنید که مصحف خرید و فروش نشود، و این در جامعه پخش بشود. این استظهار من است. سنی ها هم ننوشتند. لکن فقهای اهل سنت مثل ابو حنیفه اینها آمدند گفتند اگر هدف این است باید می گفتند یجری علیه من بیت المال، مثل اذان، چرا نگفتند یجری علیه من بیت المال؟ خوب دقت بکنید. یعنی این فقها هم روی یک ارتکاز، ارتکاز یعنی آن نانوشته، آن نادیده، یک ننوشته فقهی آن فضای فقهی، می گفتند درست است صحابه گفتند این کار را نکن، لکن اگر هدفشان این بود که باید مجانی باشد، خب باید می گفتند یجری من بیت المال، مثل اذان. چطور در اذان پیغمبر(ص) فرمود لا تأخذ مؤذنا یغنی علی الاذان اجرا، بعد گفتند چه، خب به مؤذن پول

ندهید، بعد گفتند به بیت المال، قاضی پول ندهید گفتند بیت المال، والی مثلاً، این را پول ندهید، قصه‌ای را که عرض کردم می‌گویند ابوبکر راه افتاد که برود چون بزار بود لباس بفروشد، گفتند آقا نمی‌شود تو خلیفه هستی، گفت خب من پول ندارم، چه بکنم؟ گفتند بنشین از بیت المال می‌دهیم، یعنی پولی از همان اموال عمومی قرار می‌دهیم.

این از زمان آن در حقیقت شروع شد، بعد در زمان عمر، بعد قاضی، شریح قاضی، این توضیحاتش را سابقاً یعنی مثل همین فقهای عامه، علمای عامه، اینها در حقیقت آمدند گفتند اگر این مطلبی را که صحابه گفتند و تابعین گفتند که خرید و فروش نشود، خوب دقت بکنید، اگر کراهت قانونی است، باید برایش یک منشأ مالی پیدا بشود، یک مبدأ اعتبار مالی فرض کنید که بیت المال باشد. اگر کراهت اخلاقی است، خب الزام آور نیست، می‌شود فروخت کراهت اخلاقی دارد. در حد یک کراهت اخلاقی است. یعنی اینکه می‌گفت نکره بیع المصاحف، یا لاتبع، آیا این یک کراهت قانونی بوده؟ فقیه می‌گوید اگر کراهت قانونی بود باید برایش بودجه تعیین می‌شد، باید می‌گفت یجرا علیه، چطور در اذان گفتند یجری علیه من بیت المال، چطور در والی گفتند یجری علیه من بیت المال، در مصحف هم اگر گفت خرید و فروش نشود، یجری علیه من بیت المال، یاخذ من بیت المال.

از اینکه در بیت المال خوب دقت کردید؟ از اینکه در بیت المال قرار ندادند، توجه شد چه می‌خواهم عرض کنم؟ از اینکه در بیت المال قرار ندادند معلوم می‌شود که این در این جهت نیست. یعنی معلوم می‌شود که این مرادشان از کراهت، یک کراهت اخلاقی است، یک توصیه اخلاقی است نه کراهت قانونی. یعنی به احترام کلام الهی نگو مصحف را خریدم، کلام خدا را خریدم، یک امر اخلاقی در می‌آید. اگر مرادشان امر قانونی بود، یعنی در حقیقت اینها از خود کلام صحابه و کلام تابعین این طور فهمیدند، این که ابن حزم هم ملتفت نشده، نکته فنی این است. چون می‌گویند هر حکمی یک لوازمی دارد، یک فضای خاص خودش را دارد. از آن طرف اگر مرادشان این بود که باید مصحف باشد و پول هم به ازایش نباشد، خب باید برایش منبع بودجه تعیین کرد. باید برایش بودجه‌ای تعیین کرد خب، نمی‌شود بدون آن که. از این که منبع تعیین نکردند پس این کراهت، کراهت اخلاقی است، نه کراهت قانونی. این یک نوع توصیه اخلاقی است.

در بازار نگوید آقا من کلام خدا را به پنج تومان خریدم. خب این اهانت است مثلاً. در حقیقت کلام خدا هم که قابل خرید و فروش نیست. آن که خرید و فروش می‌شود ورق است، کتاب است، اوراق است. این کاغذی است که خرید و فروش می‌شود.

این پس می شود یک توصیه اخلاقی. من فکر می کنم سر این که آدم تعجب می کند یک دفعه شش تا از صحابه را اسم برد، از صحابه از یک طرف، تابعین از یک طرف، تا عهد فقها می رسد می شود جواز، دقیقاً می شود بر می گردد. من فکر می کنم نکته فنی اش هم همین بوده که عرض کردیم.

از احادیثی که خواندیم، تا حدیث ۵ از این باب ۳۳ را خواندیم از جامع الاحادیث ابواب ما یکتسب. حدیث شماره ۶ را امروز می خوانیم در کتاب کافی.

عرض کردیم در کافی دو باب هست، باب کسب المعلم و باب بیع المصاحف، این در باب بیع المصاحف است.

در کتاب کافی این طور آمده، احمد بن محمد عن ابن فضال عن غالب بن عثمان عن روح بن عبد الرحیم عن ابی عبد الله علیه السلام، چون امروز وقت نمی رسد که حدیث را شرح بدهیم، اقلاً سندش را متعرض بشویم.

در کتاب کافی موجود فعلاً اول سند احمد بن محمد است. من نشد تصادفاً امروز هم وقت بود، دیگر خودم غفلت کردم، به نظرم در وسایل هم همین طور نقل کرده، اینجا الان در کتاب جامع الاحادیث ابتدا به اسم احمد بن محمد کرده، به نظرم در وسائل این حدیث از وسائل دیدم آنجایی که مثلاً غالب بن عثمان باشد، به نظرم آنجا هم ابتدا به اسم احمد بن محمد کرده است.

ببینید مرحوم کلینی اصولاً روایات فراوانی از دو تا احمد بن محمد دارد که خیلی هم جلیل القدر و معروف هستند. یکی برقی یکی هم اشعری.

س: ۲۹:۱۳

ج: هان، پس تعلیقش زده، درستش همان است. تعلیقش زده است.

اینجا تعلیق نزده، آقای بروجردی تعلیق نزده، در این کتاب تعلیق نیامده است.

احمد بن محمد اشعری و احمد بن محمد برقی، کلینی هر دو مخصوصاً اشعری که فوق العاده بزرگوار است، کلینی از هر دو نقل می کند، لکن هر دو از مشایخ مع الواسطه ایشان هستند. یعنی واسطه ای بین کلینی و این دو تا بزرگوار هست. عادتاً چون اول سند الان ایشان نقل کرده، عادتاً نمی شود اشعری باشد یا برقی باشد.

از طرف دیگر مرحوم کلینی آثار ابن فضال پدر، ابن فضال پدر را توسط احمد اشعری نقل کرده است. این را چند بار من عرض کردم در کتاب کلینی به طور طبیعی حالا یکی دو مورد که استثنا باشد هر جا ابن فضال آمده مراد پدر است. پدر اسمش حسن است. حسن بن فضال، این مراد پدر است خیلی هم جلیل القدر است. این به لحاظ زهد و ورع و تقوا و به نظر من می گویند واقفی، همچنین فتحی بودنش هم برای ما خیلی روشن نیست. گفته شده توبه کرده، گفته شده توبه ثابت نیست. حالا توبه کرده باشد یا نکرده باشد اصلا فتحی بودنش برای ما روشن نیست. اصلا این چه جویری فتحی بوده؟ چون واقعا مرد بزرگوار و جلیل القدری است ایشان. خیلی حالات دارد.

س: ۳۰:۲۹

ج: عرض کردم آن عبارت حالا غیر از اینکه سندش ضعیف است که مرحوم شیخ طوسی هم منفردا در غیبت آورده، جای دیگر هم نیاورده، کس دیگر هم نیاورده است. دو سه تامل مشکل دارد یک نوع ابهام هم دارد. چون من چند دفعه عرض کردم دیگر، چون اصل آن روایت را خادم حسین بن روح نقل کرده، حالا دیگر خادم علما هم نمی شود احکام الهی را از آنها گرفت. عرض کنم که ایشان نقل کرده به حسین بن روح گفتند که آقا این کتب شلمغانی پیش شما فراوان است، چون این متدین بود، کتاب نوشت، مرد ملایی هم هست شلمغانی خیلی ملا است، بعد منحرف شد و نمی دانم صوفی و ادعای هلول و انا الله و الی آخره... بعد هم کشته شد. چه کار بکنیم با کتب شلمغانی؟ ایشان گفت که اقول فیها ما قال العسکری فی کتب بنی فضال که مراد امام حسن عسکری (ع) است، که ما چه کار بکنیم با کتب بنی فضال، بیوتنا منها ملاء، این خودش بیوتنا منها ملاء خیلی عجیب است، خانه های ما پر از کتب بنی فضال است، بعد حضرت فرمود که خذوا ما رواه.

عرض کردیم این حالا غیر از اینکه سندش محل اشکال است، خود ظاهرش هم ابهام دارد خیلی ابهام دارد. چون زمان امام عسکری (ع) که نه، زمان امام هادی (ع) هم بنی فضال قبل از این حرفها فتحی بودند، چون بعد از موسی بن، بعد از امام صادق (ع) فتحی شدند. حالا شلمغانی اول درست بود، منحرف شد، این معقول. حالا چه کار بکنیم کتابهای ما هست. در مورد شلمغانی این معقول، در مورد بنی فضال اصلا معقول نیست که یعنی این طور نبوده که بنی فضال ابتدائا غیر فتحی بودند، زمان امام عسکری (ع) فتحی شدند. قبل از تولد امام عسکری (ع) اینها فتحی بودند. اصلا قبل از تولد امام عسکری (ع) فوت کرده بود، آقای بنی فضال. لذا آن باید روایت را یکجور دیگر معنا کرد.

س: ثقه اند دیگر، ثقه اند ولو...

ج: احتمال دارد که اینها ثقه‌اند، آخر می‌گویند بیوتنا منها ملاء، این که می‌گویند بیوتنا منها ملاء، آیا واقعاً شیعه به کتب بنی فضال به عنوان فتحی عمل می‌کردند؟ خب نمی‌کردند. اصلاً چه بوده؟ چیز تازه‌ای که نبوده، کتاب شلمغانی تازه بود، این را حالا سوال بکنیم اگر جوابی برای این پیدا کردید خیلی مهم است. کتاب شلمغانی تازه بود، این کتاب تازه نبود، قبل از ولادت امام عسکری (ع) اینها فتحی بودند و این شخص جلیل القدر بود، قبل از ولادت امام عسکری (ع) آقای حسن بن علی.

حالا این چیست مراد آن عبارت چیست آن بحث دیگری است.

علی ای حال من کرارا عرض کردم بنده کرارا عرض کردم ابن فضال با این تعبیر در کتاب کافی مراد پدر است که حسن است. که خیلی مرد بزرگواری است. اصلاً به لحاظ زهد و ورع و تقوا و کرامات و اهل خیلی دارد که حتی وحوش دور و برش جمع می‌شدند تو کوهستان که می‌رفت برای عبادت توی صحرا، حتی حیوانات وحشی اطرافش بودند کاری به او نداشتند، اگر راست باشد خیلی عجیب است.

علی ای حال اما در کتاب تهذیب زیاد شده که ابتدا می‌کند به اسم ابن فضال، در تهذیب و استبصار، ابن فضال. اینجا مرادش پسر است، غرض بین پدر و پسر فرق بگذارید. و پسر اسمش علی است چون سه تا پسر دارد اینجا مرادشان علی است.

کلام این است که اگر احمد بن محمد که اینجا هست، مراد اشعری باشد، که در کتاب کافی هم زیاد است. احمد اشعری از ابن فضال، این پدر مراد است. و این به حسب ظاهر این سند. و اگر احمد بن محمد آن دو تا معروف نباشند، به حسب ظاهر سند استاد خود کلینی باشد، دو تا استاد هم کلینی دارد، البته یکی مشهورتر است، هر دو هم ثقه هستند. یکی غیر مشهورتر است. دو تا استاد دارد که اسم‌هایشان احمد بن محمد هستند، یکی احمد بن محمد عاصمی که ایشان ساکن بغداد بود، بغدادی بود و کلینی ازش بعضی روایات دارد، و یکی احمد بن محمد ابن عقده زیدی، ابن عقده، ابن عقده اسمش احمد بن محمد بن سعید بن عقده، ایشان هم اسمش احمد بن محمد است. داریم در کافی که به اسم ایشان شروع کرده یا به اسم عاصمی، داریم هر دو را داریم اما کم است.

شاید این کسی که کتاب جامع الاحادیث را جمع کرده جامع کتاب، به ذهنش رسیده که همین طور که هست در کافی بیاورد. و احتمال می‌دهیم احتمال در حد احتمال چون آقای خویی این حدیث را در ذیل عنوان غالب بن عثمان بحث کرده همین حدیث را با همین سند تهذیب آوردند، آقایان خواستند مراجعه بکنند، ناقص است عبارت آقای خویی، بد نیست حالا مراجعه بفرمایید.

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، حدیث بعدی، شماره ۷ دارد الحسین بن سعید این را از حسین بن سعید نقل می‌کند منفرداً، که می‌خوانیم فردا انشاء الله امروز که دیگر تمام شد.

بعد از اینکه حدیث تمام می شود این طور می گوید: احمد بن محمد بن محمد بن علی بن فضال، ظاهراً یا نسخه شیخ طوسی این جور بوده، یا شیخ طوسی این طور استظهار فرمودند که این احمد بن محمد استاد مباشر کلینی است. اگر استاد مباشر باشد یا باید ابن عقده باشد یا عاصمی باشد. این داریم ما در کافی غیر از این هم داریم، مواردی داریم که حدیث مغلق است، یعنی از این جهت اشکال دارد که آیا این استاد مباشرش است یا غیر مباشر؟ استاد مع الواسطه باشد یا اشعری است یا برقی. استاد مستقیم ایشان یا عاصمی است که اسم احمد است، این دو تا ظاهراً من بیشتر در ذهنم نیست از مشایخ ایشان، احمد بن محمد غیر این دو نفر. یا عاصمی است که بغدادی است، یا ابن عقده است که زیدی و کوفی است. کلینی به کوفه رفته، یعنی مسلم، به عراق رفته برای تحمل حدیث.

من فکر می کنم اگر اجتهاد که شیخ طوسی نباشد، شاید در نسخه شیخ طوسی علی بن فضال بوده است، شاید، من اطمینان ندارم فعلاً، احتمالاً عرض می کنم. به هر حال شیخ طوسی نقل کرده، ایشان نوشته احمد بن، همین حدیث را نقل کرده، احمد بن محمد بن علی بن فضال، و اگر ابن عقده باشد، ابن عقده از ابن فضال نقل می کند. یعنی اینجا دیگر عاصمی مراد نیست، مراد ابن عقده است.

این آقای هم که جامع الاحادیث را نوشته، احتیاط کرده همین جور که بوده آورده، اما خوب بود در حاشیه اشاره می کرد. حدیث قبل از این حدیث در کتاب کافی در باب بیع المصاحف، عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد، آن احمد بن محمد اشعری است. در کتاب کافی، قبل از این حدیث، آن احمد بن محمد؛ لذا دو احتمال هست: این حدیث عطف بر آن باشد، اصطلاحاً تعلیق باشد، پس در حقیقت این حدیث این طور بوده، عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد، اگر این جور باشد ابن فضال پدر است و منسجم است، این همینی است که الان می گویم وسایل نوشته، صاحب وسایل این معنا را استظهار کرده، عدة من اصحابنا عن احمد بن فضال، یعنی ابن فضال پدر، این این جور فهمیده صاحب وسایل.

این جامع الاحادیث هم احتیاط کرده همان جور که دیده نوشته دیگر. باید در حاشیه یک توضیحی بالاخره می داد، که من تعلیق نفهمیدم و انصافاً هم همین طور است. یعنی اگر احمد بن محمد اول سند باشد، باید ابن عقده باشد، و ابن فضال هم باید پسر باشد. البته تصریح هم کرده علی بن فضال، علی اسم پسر است حسن اسم پدر، درست هم هست، این مشکل ندارد، ابن عقده از ابن فضال پسر نقل می کند.

یکی از طرق معروف نقل ماها از ابن فضال پسر ابن عقده است اصولاً، نه طرق معروف، هست نه اینکه حالا معروف کسان دیگری

هستند.

پس بنابراین این می خورد به اینکه ما بینیم آیا واقعاً کدام یکی ترجیح دارد؟ انصافش خود من ترجیح را با مرحوم شیخ صاحب وسائل می دهم. حق با ایشان است. البته آقای خویی هم همین کار را کردند. همین را ترجیح دادند. لکن این نکته را توضیح ندادند که با عبارت شیخ در تهذیب چه کار کنیم؟

اگر عبارت شیخ در تهذیب خوب دقت بکنید از نسخه کافی باشد، خوب دقت بکنید، و بگوییم نسخه کافی ما خرابی دارد، صحیحش همین است که در کتاب تهذیب آمده، چون نسخه ما که از کافی داریم با نسخه شیخ هم فرق می کند. انصافاً اگر علی بن فضال باشد می خورد به احمد ابن عقده که مراد از احمد ابن عقده باشد.

لکن آن که ما مجموعاً شواهد داریم کتاب غالب بن عثمان را ابن فضال پدر نقل کرده است. چون بعدش غالب بن عثمان است. کتاب او را به اصطلاح غالب بن ابن فضال پدر غالباً نقل کرده است. یک جا هم داریم که پسر، ثابت نیست که پسر کتاب غالب را نقل کرده باشد. آن که نقل کرده کتاب ابن فضال پدر است. لذا ما فکر می کنیم ترجیح با همان فهم صاحب وسائل باشد. و این نسخه تهذیب را یا قبول نکنیم یا بگوییم اجتهاد شیخ است. شیخ اجتهاد فرموده که ایشان علی بن فضال است. همین نسخه موجودی که الان داریم قبولش بکنیم. و همین طور که صاحب وسائل هم قدس الله سره فهمیده، تعلیق فهمیده، پس بنابراین اینطور می شود، عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد که مراد اشعری می شود، این می شود عن ابن فضال که پدر بشود. دقت کردید؟

این از مواردی است ما در کافی غیر از این هم داریم. الحمد لله منحصر به این مورد هم نیست. مشکل دارد کتاب کافی. لکن مشکل در حقیقت نه اینکه خود روایت فی نفسه داشته، روش کلینی مشکل درست کرده، در حقیقت این کلینی اگر تعلیق نمی فرمود، ما با این مشکل روبرو نمی شدیم. اگر می فرمود و عنهم عن احمد دیگر با مشکل برخورد نمی کردیم. جای دیگر هم دارد عنهم عن احمد.

به هر حال به ذهن می آید که این حدیث معتبر باشد چون هم غالب بن عثمان که فردا توضیحش را عرض می کنیم، هم روح بن عبدالرحیم هر دو هم ثقة هستند.

بقیه کلام فردا انشاء الله.